

واکاوی چرایی و چگونگی عقده سران غرب علیه تمدن ایران بزرگ به بهانه اظهارات اخیر وزیر خارجه آمریکا در یونان

تاریخ کینه شتری غرب از ایرانی‌ها



جواد نوآیان رودسری | مارکو روبیو، وزیر خارجه آمریکا هفتم اکتبر ۲۰۲۶ در «آکروپولیس» آتن در یونان، ضمن یک تحریف آشکار تاریخی، از «لشکرکشی خشایارشا» و «آتش گرفتن معابد آتن» سخن گفت. او در بخشی از این سخنرانی مدعی شد نیروهای خشایارشا در سال ۴۸۰ پیش از میلاد وارد آتن شدند و معابد آن را به آتش کشیدند. از نگاه اهالی تاریخ، بی هیچ شک و شبهه‌ای این سخنان نه یک تحلیل تاریخی؛ بلکه ابزاری تبلیغاتی برای توجیه جنگ کنونی علیه ایران است. واکنش‌ها به این اظهارات گسترده بود. علی‌اکبر ولایتی، مشاور بین‌الملل رهبر معظم انقلاب، در شبکه‌های اجتماعی نوشت: «آقای روبیو! مشکل شما با انقلاب اسلامی نیست؛ مشکل شما با تمدن قوی و مستقل ایران است.» او با اشاره به تناقض آشکار سخنان وزیر خارجه آمریکا افزود: «ایستادگی تا آخرین نفر در یونان باستان ستوده می‌شود؛ اما مقاومت ملت بزرگ ایران با برچسب فرقه مرگ تحقیر می‌شود... ستایش مقاومت برای خودی و تحقیر آن برای دیگری تمدن نیست، فلسفه‌بافی برای سلطه است».

سیدرضا صالحی‌امیری، وزیر میراث فرهنگی ایران در پاسخ به روبیو گفت: «ایران را نمی‌توان با یک جنگ، یک پادشاه یا یک دولت تحریف کرد. ایران یکی از قدیمی‌ترین تمدن‌های پیوسته جهان محسوب می‌شود و سهم بزرگی در توسعه فرهنگ، دانش و همزیستی دارد». وی افزود: «کسانی که خود را برتر و بی‌رقیب می‌پندارند، همیشه یک حقیقت را نادیده گرفته‌اند؛ قدرت‌ها می‌آیند و می‌روند؛ اما ملت‌هایی که بر حافظه، فرهنگ و هویت خود ایستاده‌اند، باقی می‌مانند». بهشید برخوردار، نماینده زرتشتیان در مجلس شورای اسلامی، در یادداشتی نوشت: «تاریخ را نمی‌توان گرینشی خواند» و روبیو را به کتاب پنجم هروُدوت ارجاع داد که در آن روایت حمله آتنی‌ها و ایونی‌ها به سارد در حدود سال ۴۹۸ پیش از میلاد و آتش زدن پرستشگاه آن ثبت شده است. او تأکید کرد: «ایران سرزمین فرهنگ، تمدن و ایستادگی است و تهدید و تحقیر نمی‌تواند اراده ملت ایران را درهم بشکند».

آنچه روبیو بر زبان آورد، ساخته و پرداخته ذهن بیمار او و رئیسش، ترامپ، نیست؛ غرب در مفهوم عام آن، قرن‌هاست که عقده و کینه ایران و ایرانی را در دل دارد. این سرزمین، در طول تاریخ چند هزار ساله‌اش همواره سدی استوار در برابر زیاده‌خواهی و توسعه‌طلبی غرب بوده و بارها و بارها بینی متجاوزان غربی را به خاک مالیده است. ایران مقتدر امروز، یادآور همان شکست‌های تاریخی است که امروز وحشیان غرب‌نشین را به بیان چنین سخنان خارج از حقیقت و نزاکتی وامی‌دارد. در این نوشتار برآنیم تا به پیشینه آنچه مورد اشاره قرار دادیم، بپردازیم؛ صفحاتی زرین از تاریخ ایران که بازخوانی‌اش هم عبرت‌آموز و هم غرورآفرین است.

■دست‌انقام در آستین پارتی‌ها

یکی از نخستین نمونه‌های آشکار دشمنی غرب با ایران، لشکرکشی اسکندر مقدونی به ایران است. اسکندر در سال ۳۳۰ پیش از میلاد، تخت جمشید، پایتخت تشریفاتی هخامنشیان را به آتش کشید. این اقدام نه یک حادثه تصادفی؛ بلکه «سیاست عمومی عامدانه و مهر‌نمادین بر کارزار رسمی انتقام» بود. پی‌ای. برانت، مورخ برجسته دانشگاه آکسفورد

در کتاب «اهداف اسکندر» می‌نویسد که اسکندر آتش زدن تخت جمشید را به‌عنوان انتقامی برای حمله خشایارشا به آتن توجیه کرد و این کارزار «پان‌هلنیستی» (یونانی‌زده) را «وفادارانه» به انجام رساند. این اقدام اسکندر ۱۵۰ سال پس از حمله خشایارشا، نمونه‌ای از «عقده تاریخی» غرب است که همواره می‌کوشد شکست‌های خود را با تخریب نمادهای تمدنی ایران جبران کند. «توماس هریسون»، باستان‌شناس بریتانیایی در کتاب «پرسپولیس» می‌نویسد: «آتش زدن تخت جمشید، نماد پیروزی غرب بر شرق بود؛ اما این پیروزی نظامی هرگز به تسلط فرهنگی تبدیل نشد». با وجود سلطه سیاسی و ۱۰۰ ساله یونانیان بر غرب آسیا، دست‌ قدرت ایران این بار از آستین قوم «پارت» درآمد. مهرداد یکم توانست همه یونانیان را از ایران براند و پایتخت سیاسی آن‌ها در میان‌رودان، یعنی «سلوکیه» را به پایتخت ایران یعنی شهر «تیسفون» تبدیل کند. به دنبال پیروزی مهرداد، ایرانیان دوباره خروشدیدند و توانستند ضمن احیای تمدن بزرگ خود، بارها و بارها یونانیان و سپس رومی‌ها را در میدان‌های گوناگون به خاک مذلت بکشانند. به این ترتیب، آرزوی اسکندر و یونانیان برای نابودی ایران و فرهنگ آن، بر باد رفت و سرزمین ما بر تارک تاریخ تمدن بشری درخششی دوچندان پیدا کرد.

■روزی که «والرین» به خاک افتاد

در دوره ساسانی، رومیان بارها از ایرانیان شکست خوردند. برجسته‌ترین نمونه، نبرد «آدسا» در سال ۲۶۰ میلادی است که در آن شاپور یکم، امپراتور روم، «والرین» را اسیر کرد. نوئل لنسکی، استاد تاریخ دانشگاه «پیل»، در کتاب «همراه کمبریج عصر کنستانتین» می‌نویسد: «در سال ۲۶۰ میلادی، بین کاره و ادسا، شاپور یکم ارتش روم را قاطعانه شکست داد و امپراتور والرین را اسیر کرد. او این دستاورد‌ها را برای آیندگان در نقش‌برجسته‌های نقش‌رستم و کعبه زرتشت به یادگار گذاشت». در این نقش‌برجسته، دو امپراتور روم به تصویر کشیده شده‌اند؛ یکی زانو زده و دیگری (والرین) بدون تاج و در حالی که میچ دست وی توسط شاپور ساسانی گرفته شده است. این تصویر، تا امروز بر سنگ‌های نقش‌رستم باقی مانده و گواهی بر شکست بزرگ و تحقیرآمیز غرب از ایران است.

■روایتی که واقعی به نظر نمی‌رسد

بسیاری از مورخان مدرن تصدیق کرده‌اند که روایت هروُدوت از نبرد دریایی «سالامیس» که میان ایران عصر خشایارشا و یونان درگرفت، دچار «نقص» است. در مقاله‌ای که در ژورنال مطالعات هلنی دانشگاه کمبریج منتشر شده، آمده است: «نقشه‌نبرد به کلی با آنچه مورخان مدرن ساخته‌اند، متفاوت بود». هروُدوت که مهم‌ترین راوی این نبرد است، «از پرداختن به اصل نبرد پرهیز و تمام توجه خود را به گزارش مسائل قبل و بعد از جنگ معطوف کرده است». این بدان معناست که روایت «شکست فاجعه‌بار» ایرانیان، خود ساخته‌ای تبلیغاتی برای غلبه دادن هویت «غرب در برابر شرق» بوده است.

■تکاپوهای استعماری برای ایجاد «ایران ضعیف»

در سال ۱۲۵۱ خورشیدی، ناصرالدین‌شاه قاجار امتیازی به «بارون جولیوس دو رویترر»، تبعه انگلیس اعطا کرد که احتمالاً بزرگ‌ترین امتیازی بود که تا آن زمان به یک خارجی در ایران واگذار شده بود. این امتیاز،

کنترل جاده‌ها، معادن، جنگل‌ها و منابع طبیعی ایران را برای ۷۰ سال به رویتر می‌داد. مورخان این امتیاز را «فاجعه‌بار» توصیف کرده‌اند و آن را زمینه‌ساز نهضت‌های بعدی علیه نفوذ غرب در ایران دانسته‌اند. این امتیاز با دخالت مردم و علما، به مرحله عملیاتی شدن نرسید و غربی‌ها را در مستعمره کردن ایران ناکام گذاشت.

■نخستین پیروزی بزرگ: در سال ۱۲۶۹ خورشیدی، ناصرالدین شاه امتیاز انحصار تنباکو را به شرکت بریتانیایی «تالبوت» واگذار کرد. واگذاری این امتیاز با واکنش شدید مردم و علما مواجه شد. میرزای شیرازی در سال ۱۲۷۰ خورشیدی فتوای معروف خود را درباره تحریم استعمال توتون و تنباکو صادر کرد. این فتوا به سرعت در میان مردم اجرایی شد و خروشی بزرگ را علیه نفوذ غرب و استعمار برانگیخت. به این ترتیب، شاه قاجار ناچار شد از واگذاری امتیاز عقب‌پنشیند و این بار شکست انگلیسی‌ها در کسب امتیاز مورد علاقه شاه، به یک افتضاح بین‌المللی تبدیل شد و آسیب سنگینی به اعتبار لندن در سرزمین‌های استعمارزده وارد کرد. این نخستین پیروزی بزرگ مردم ایران در برابر استعمار غرب بود. برای نخستین بار، یک قدرت اروپایی مجبور شد از امتیاز خود در ایران عقب‌نشینی کند و با وجود آغاز فرایند عملیاتی، از ادعاهای خود دست بکشد.

■نکته‌مهم: ما هرگز مستعمره نشدید

ایران یکی از محدود کشورهای آسیایی است که هرگز به مستعمره رسمی یک قدرت غربی تبدیل نشد. به اعتقاد برخی مورخان و پژوهشگران معاصر مانند «فیروزه کاشانی‌نایت»، استاد تاریخ دانشگاه پنسیلوانیا، «وضعیت ایران به‌عنوان تابع امپریالیسم اما نه مستعمره شده، منحصر‌به‌فرد است». این بدان معناست که غرب هرگز نتوانست ایران را به‌طور کامل تحت سلطه خود درآورد به همین دلیل همواره کوشید آن را ضعیف و وابسته نگه دارد.

■مشروطه و خیانت غرب

انگلیسی‌ها به صورت ضمنی از نهضت مشروطه ایران حمایت کردند. دلیل این حمایت، البته لحاظ کردن منافع و حق ایرانیان در این قضیه نبود. لندن نهضت مشروطیت را به نوعی، تضعیف‌کننده نفوذ روسیه تزاری، به عنوان رقیب انگلیس در ایران تلقی می‌کرد؛ اما این طرفداری دیری نپایید و دوباره به دام رقابت‌های امپریالیستی افتاد. در دسامبر ۱۹۱۱، اولتیماتوم (اتمام حجت) روسیه به تعطیلی مجلس منجر شد. روس‌ها به آذربایجان حمله کردند تا مفاد قرارداد ۱۹۰۷ را اجرایی کنند. در تبریز حمام خون به راه افتاد و ادوارد براون، ایران‌شناس معروف انگلیسی، لندن را مقصر اصلی کشتارهای سربازان تزار در تبریز معرفی کرد. این اقدام، یکی از تلاش‌های مهم غرب برای از کار انداختن حرکت ملی مردم ایران برای ایجاد تحول و تزریق اقتدار به سرزمین مادری‌شان بود. غربی‌ها پیش از این، در سال ۱۲۳۰ خورشیدی نقشی فعال در به شهادت رساندن میرزاتقی‌خان امیرکبیر ایفا کردند تا حرکت ایران به سوی استقلال تمام‌عیار و تبدیل شدن به یک قدرت بزرگ در آسیا را متوقف کنند. این خیانت‌های آشکار، بعدها و در جریان ملی شدن صنعت نفت نیز تکرار شد و مصدق که گمان می‌کرد می‌تواند روی حمایت آمریکایی‌ها حساب باز کند، در دام تزویری غرب و کینه دیرینه آن از ایران مقتدر و مستقل افتاد.

■نقش غرب در جنگ تحمیلی هشت‌ساله

جنگ تحمیلی هشت ساله (۱۳۶۷-۱۳۵۹ خورشیدی) یکی از آشکارترین نمونه‌های دشمنی غرب با ایران است. غربی‌ها در اوج این جنگ و زمانی که ایران توانسته بود پیروزی‌های گسترده‌ای بدست آورد، به داد صدام رسیدند و با وجود تحریم‌های کمرشکن علیه ایران، موج تسلیحات و کمک‌های نظامی را به بغداد سرازیر کردند. وحشتناک‌ترین بخش این روند، مسلح کردن صدام به سلاح‌های شیمیایی بود. کشورهای مانند آلمان در تأمین مواد مورد نیاز سلاح‌های کشتارجمعی رژیم بعث نقشی مهم ایفا کردند. این حمایت‌ها بخشی از برنامه غرب برای جلوگیری از شکل گرفتن ایران مستقل و قدرتمند بود. هرچند غربی‌ها در آن زمان به کل منکر این حمایت همه‌جانبه بودند؛ اما بعدها با افشای اسناد معتبر، افتضاحی بین‌المللی شکل گرفت. در دسامبر سال ۱۹۹۸ میلادی، موضوع حمایت انگلیس از اقدام‌های وحشیانه صدام در استفاده از سلاح‌های شیمیایی، به مجلس عوام بریتانیا کشیده شد و برخی از نمایندگان مطلع، به این حمایت همه‌جانبه تصریح کردند.

■چرا این عقده و کینه تمام نمی‌شود؟

ادوارد سعید، استاد فقید ادبیات تطبیقی دانشگاه کمبلیا، در کتاب «شرق‌شناسی» خود نشان می‌دهد که غرب همواره «شرق» را به‌عنوان «دیگری»، غیرمتمدن، غیرعقلانی و خطرناک تصویر کرده و این تصویرسازی، ابزاری برای توجیه سلطه و مداخله همیشگی بوده است. در مورد ایران، این نوع نگاه به شرق، شدت بیشتری دارد. مطالعات نشان می‌دهد رسانه‌های غربی، ایران را از طریق «کلیشه‌های شرق‌شناسانه» و «تقابل دوتایی بین غرب و ایران» تصویر می‌کنند و این کشور را نه فقط «غیرمتمدن»؛ بلکه به مثابه تهدیدی جدی علیه منافع خود نشان می‌دهند. در واقع آنچه در غرب جا افتاده، نوعی معماری دشمنی به طور سیستماتیک است تا بتواند در هر شرایطی ایران را متجاوز و اعمال ایرانیان را غیرانسانی نشان دهد و به اقدام‌های رذیلانه علیه کشور ما، مشروعیتی ساختارمند ببخشد. واقعیت این است که تصویرسازی فوق، ریشه در شکست‌های تاریخی غرب از ایران دارد. غربی‌ها هرگز نتوانسته‌اند ایران را به‌طور کامل تحت سلطه خود درآورند. از اسکندر که تخت جمشید را آتش زد؛ اما نتوانست هویت ایرانی را نابود کند، تا رومیان که والرین را از دست دادند، تا بریتانیا که هرگز نتوانست ایران را مستعمره کند، تا آمریکا که در نزدیک به پنج دهه گذشته نتوانسته انقلاب اسلامی ایران را مغلوب کند؛ این شکست‌های پیایی، عقده‌ای در روان جمعی سردمداران غربی پدید آورده که امروز به شکل دشمنی ویرانگر بروز پیدا می‌کند؛ نوعی وحشی‌گری افسارگریخته که با اتهام‌های واهی توجیه می‌شود.

■ایران ایستاده است

روبیو در آتن از «تمدن غرب در معرض خطر» سخن گفت و کوشید ایران را دشمن تاریخی غرب معرفی کند؛ اما حقیقت این است که این غرب است که در طول تاریخ؛ از زمان اسکندر تا امروز، همواره در آرزوی تسلط بر ایران و شکستن اراده این ملت بوده و همیشه ناکام مانده است. تاریخ به ما می‌گوید که ایران، سرزمینی با تمدن چندهزار ساله و ریشه‌دار، هرگز تسلیم این زورگویی و تحقیر نخواهد شد.

نگاه

معمار کانال سوئز؛ ایرانی یا فرانسوی؟!

نوآیان| آبراهه سوئز، امروزه دریای مدیترانه را به دریای سرخ متصل و به لحاظ اقتصادی، نقشی راهبردی در اقتصاد و حمل و نقل جهان ایفا می‌کند؛ آبراهه‌ای به طول ۱۹۲ کیلومتر که غربی‌ها دوست دارند آن را حاصل طراحی فریدناند دولسپس، مهندس فرانسوی در دهه ۱۸۶۰ بدانند؛ رویکردی که معمولاً اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها برای مصادره به مطلوب هر اثر برجسته مادی و معنوی تاریخ بشريت در پیش می‌گیرند و به مدد غول‌های رسانه‌ای خود، به آن پر و بال می‌دهند؛ در حالی که واقعیت چیز دیگری است.

■ یک فکر پرسابقه

فکر اتصال دو دریای مهم مدیترانه و سرخ، مربوط به یکی دو قرن اخیر نیست؛ از هزاران سال پیش و در واقع از عهد فرانعه، متصل کردن این دو دریا به عنوان یک طرح بلندپروازانه و مهم، مد نظر حاکمان و فاتحان بوده است. ابوریحان بیرونی، دانشمند و جغرافی‌دان بزرگ ایرانی در کتاب «تحدید‌نهایات الاماکن لتصحیح مسافات المساکن» از «ساسس‌طراطیس» به عنوان فرعونی یاد می‌کند که فرمان ساخت این آبراهه را داد؛ فرعونی که احتمالاً همان «نخائو» مندرج در کتاب تاریخ هروُدوت باشد؛ اما فرانعه نتوانستند این طرح را به سرانجام برسانند؛ شاید هنوز فناوری لازم را نداشتند و شاید هم جسارت کافی را! وقتی در سال ۵۲۵ قبل از میلاد، کمبوجیه، پسر کوروش یکم، عرض صحرای سینا را درنوردید و مصر را به بخشی از فرمانروایی بزرگ ایران تبدیل کرد، هنوز آبراهه‌ای برای اتصال دریای مدیترانه و دریای سرخ ساخته نشده و ماجراجویی‌های فرانعه پیشین نیز، نیمه کاری رها شده بود. همه می‌ترسیدند که این اقدام سبب شود سراسر مصر زیر آب فرو رود و نشانی از آن باقی نماند. با مرگ کمبوجیه، مصر نیز مانند دیگر مستملکات ایران در شورشی گسترده فرو رفت؛ شورشی که سرانجام به دست یکی از پسران دودمان هخامنش سرکوب شد؛ داریوش هخامنشی.

■تاریخی که تحریف نمی‌شود

هنگامی که داریوش مصر را آرام کرد و پا به این سرزمین کهنسال گذاشت، موضوع ایجاد آبراهه نزد او مطرح شد؛ شاید هم کارهای نیمه‌تمام فرانعه را دید و خواست آن را به اتمام برساند. هر چه بود، داریوش هخامنشی برای ساخت آبراهه تصمیم قاطع گرفت. مورخان غربی عموماً به این مسئله اشاره می‌کنند؛ اما بیشتر آن‌ها مانند «استرابون» معتقدند که داریوش هم از این فکر، طرفی نیست و ساخت کانال تا عهد بطالسه که وارثان اسکندر مقدونی و برخاسته از غرب بودند، به تأخیر افتاد؛ اما اسناد غیر قابل تردیدی وجود دارد که نشان می‌دهد نخستین افتتاح‌کننده راهبردی‌ترین آبراهه دنیای قدیم، کسی جز داریوش هخامنشی نبوده است.

■۵ کتیبه تاریخی داریوش در مصر

اسناد غیر قابل تردید عبارت‌اند از پنج کتیبه به یادگار مانده از داریوش هخامنشی که امروز در مصر، همچنان استوار باقی مانده و توان و قدرت ایران و ایرانی را به رخ جهان می‌کشند. آبراهه‌ای که توسط ایرانیان ساخته شد و به‌یهربرداری رسید، مسیری غیر از کانال سوئز امروزی را طی می‌کرد. این آبراهه از کرانه‌های دریای سرخ آغاز می‌شد و پس از طی کوتاه‌ترین مسیر به سمت غرب، به رود خروشان نیل می‌رسید. پنج کتیبه داریوش در این مسیر قرار دارند؛ کتیبه نخست در دهانه آبراهه، کتیبه دوم در شهر شلوف که امروز در وسط میدانی در این شهر واقع است، کتیبه سوم در ابتدای دریاچه تلخ، کتیبه چهارم در شهر سرابیوم و پنجمین کتیبه در تل مسخوطه. بیشتر بخش‌های این کتیبه‌ها، امروزه نابود شده؛ اما این نابودی چنان نیست که نتوان به راز آن‌ها پی برد. در کتیبه‌ای که در ابتدای آبراهه نصب شده است، می‌خوانیم: «اهورامزدا خدای بزرگی است؛ اوست که آسمان را آفرید؛ اوست که به زمین وجود بخشید؛ اوست که آدمی را خلق کرد؛ اوست که شادی را به آدمی ارزانی داشت؛ اوست که داریوش را فرمانروا کرد؛ اوست که داریوش را شهرپاری بزرگ با مردمان و اسبان خوب قرار داد... من داریوش هستم... فرمانروای این سرزمین بزرگ، پهنوار و بیکرانه، پسر ویشتاسپ، یک هخامنشی». سپس با غرور می‌افزاید: «داریوش می‌گوید: من پارسی‌ام! از پارس آمدم و مصر را گرفتم. من فرمان‌کنن این آبراهه را از رودی به نام نیل که در مصر روان است، به سوی دریایی که به پارس می‌رود، صادر کردم. همان طور که فرمان دادم، انجام شد؛ این خواست من بود که ناوگانم، از این آبراه بگذرد و رهسپار پارس شود».

■فرجام آبراهه ایرانی در سرزمین فرانعه

آبراهه‌ای که با فرمان داریوش هخامنشی ساخته شد، قرن‌ها به حیات خود ادامه داد؛ اما بی‌توجهی برخی حکام نسبت به آن و درگیری‌های داخلی و جنگ‌های بیپای، فرمانروایان را از پاسداری آن غافل کرد و به تدریج و با رسوبات فراوانی که بر کف آن نشست می‌کرد، کارایی خود را از دست داد. بعدها بخش‌هایی از این آبراهه، برای ساخت آبراهه داخلی «اسماعیلیه» به کار گرفته شد تا هنر مهندسان ایرانی، پایداری چند هزار ساله خود را به رخ جهانیان بکشد.

